

مجله زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دوم-بهار و تابستان ۱۳۸۳

آیا شمس تبریز هندی بود؟

دکتر شریف حسین قاسمی
دانشگاه دهلی

چکیده

در سال ۱۹۹۷ م. مجموعه مقالاتی با عنوان "نی مولانا روم" به زبان انگلیسی در هند به چاپ رسید که بررسی یکی از مقاله های آن که نویسنده اش رسیه گووین بریتانیایی است موضوع این مقاله خواهد بود. وی به دلایلی ادعا می کند که شمس تبریز هندی الاصل است و در طول مقاله خود سعی در اثبات این مدعا دارد. ضمن طرح دلایل نویسنده، اینجانب آنچه را که در نقد نظر رسیه گووین لازم می دانم در مقاله حاضر خواهم آورد.

واژگان کلیدی: شمس تبریزی، مولانا، عرفا، هند، سماع

مقدمه

بنده تقریباً هشت سال قبل (۱۹۹۷ م) کتابی به نام *The Maulavi Flute* (نی مولوی) را به چاپ رساندم. این کتاب شامل نوزده مقاله از مولوی شناسان برجسته هندی، ایرانی و اروپایی به زبان انگلیسی است. در میان این مقاله ها، مقاله ای با عنوان *Maulana Jalaluddin and Shams- e-Tabriz* (مولانا جلال الدین و شمس تبریز) است که تالیف *Dr. Rasih quven* از بریتانیا می باشد. از خوانندگان عزیز خواهش می کنم که در مطالعه قسمتی از این مقاله با من شریک و سهیم باشند.

شمس تبریز و هند

دکتر رسیه گووین در این مقاله احوال شمس تبریز و روابط مابین مولانا و شمس را براساس اطلاعات معتبری که در منابع معاصر و متأخر مضبوط است، بررسی می کند. مناقب العارفین احمد افلاکی، آثار زنده یاد استاد فروزانفر، مولوی شناس محترم ایران، جهان گشای جوینی، تذکره دولت شاه سمرقندی، آثاری از شرق شناسان معروف مثل نیکلسون و آربری، از جمله مآخذ نویسنده مقاله است. نویسنده مقاله، اول سعی می کند به اثبات برساند که شمس تبریز از خانواده ای هندی بوده است. در این ضمن او بخش های جالب توجهی را ارائه می دهد که بدین قرار است:

اسم پدر شمس تبریز، به اتفاق آرای مورخین معاصر و بعدی خواند علاء الدین و یا جلال الدین بود که به لقب نومسلمان معروف بوده؛ یعنی کسی که تغییر مذهب داده اسلام را قبول کرده است. در این جا باید به واژه خواند توجه کنیم. به قول رسیه گووین، خواند مفهوس و تغییر داده شده واژه گوند است که لغتی هندی است. (این نظر نویسنده مقاله است که معلوم نیست درست باشد). سپس او می گوید که پدر شمس در تبریز تاجر پارچه بود و امکان دارد که از هند به تبریز مهاجرت کرده و برای جای گرفتن در تبریز که مسلمان نشین بود، و هم به جهت جلب حمایت کارگزاران دولتی و عموم مردم این شهر، اسلام را قبول کرده باشد.

برای تأیید و تصدیق نظر خود، دکتر رسبه باز پیش آمدی را از مناقب العارفین افلاکی نقل می کند که به زبان و سبک شیوای افلاکی بدین قرار است:

حرم مولانا (جلال الدین رومی)، کراخاتون - رحمها الله - که در طهارت ذیل و تفاوت عرض، مریم ثانی بود، روایت کرد که روزی حضرت مولانا در قلب زمستان با حضرت شمس تبریزی در خلوتی نشسته بودند و مولانا بر زانوی شمس الدین تکیه کرده و من از شکاف در خلوت گوش هوش فاسوی ایشان نهاده بودم تا چه اسرار می گویند و در میانه چه حال می رود. از ناگاه دیدم که دیوار خانه گشوده شد و شش نفر مهیب مردم غیبی در آمدند. سلام کردند و سر نهاده دسته گل در پیش مولانا نهادند و تا قرب نماز پیشین به حضور تمام نشسته بودند، چنانک اصلاً کلمه ای گفته نشد. حضرت مولانا به خدمت شمس الدین اشارت کرد که نماز بگزاریم، امامتی کن، شمس الدین فرمود که با وجود شما کسی را امامتی نرسد. مولانا امامی کرده، بعد از اتمام نماز آن شش نفر کرامی اکرام کنان برخاستند. و از آن دیوار باز بیرون رفتند و من از آن هیبت بیهوش شده، چون خود را جمع کردم، دیدم که مولانا بیرون آمد. و آن دسته گل را به من داد که این را نگاه دار. و من برگگی چند از آن گل به مکان عطاران فرستادم که این نوع گل، ما هیچ ندیده ایم، این گل از کجاست و این را چه نام است؟ تمامت عطاران بر طراوت و رنگ و بوی آن گل حیران ماندند که در قلب زمستان این چنین گل غریب از کجا آمد مگر در آن جماعت خواجه ای بود معتبر، شرف الدین هندی نام، دایم به تجارت هندوستان رفتی و متاع های غریب و عجیب آوردی، چون گل را بر وی عرضه کردند، گفت این گل هندوستانست و مخصوص در آن ولایت می روید، در حوالی سر ندیب، و الحال هذ در اقلیم روم چه کار دارد؟ من می باید که کیفیت این حال را دریابم که این تحفه در روم چون آمد؟ خادمه کراخاتون برگ ها را برگرفته باز به خانه آمد و حکایت را باز گفت، حضرت کراخاتون را حیرت یکی در هزار شد. از ناگاه حضرت مولانا در آمد، فرمود که کرا آن دسته را سر بسته دار و به کسی نامحرم منما که مستوران حرم کرم و باغبان خرم ارم که اقطاب هندوستانند، آن را جهت تو ارمغان

آورده اند تا دماغ جانت را قوت دهد و چشم جسمت را قوت بخشد. الله الله نیکو محافظت کن تا چشم زخم نرسد، و گویند تا دم آخرین، کرا خاتون آن برگ ها را نگاه می داشت، مگر که از آن نوع چند برگی به خدمت گرمی خاتون حرم سلطان داده بود و آن هم به اجازت مولانا بوده و هر که را چشم درد کردی، برگی را بر آن می مالیدند، شفا می یافت و اصلاً رنگ و بوی آن گل تغییر نکرده بود به برکت دست آن عزیزان تنک جیب.

بعد از نقل این پیش آمد، نویسنده مقاله با استناد به آن چنین بیان می کند که چون مولانا جلال الدین رومی با شمس تبریز همراه بود. اقطاب (عرفای بزرگ) هند که با شمس تبریز آشنایی داشتند، با هر دو یعنی شمس و مولانا تماس پیدا کرده بودند ولی تماس این دو عارف با عرفای هندی در جایی دیگر گزارش نشده است. به هر صورت این گزارش نشان می دهد که عرفای هندی با شمس تبریز روابطی داشتند. امکان دارد که شمس تبریز در دوران مسافرت های طولانی خود و دیدارهایی که از نقاط دور دست داشت، در هند هم به سر برده و با عرفای این سرزمین عرفان زا تماس هایی برقرار کرده باشد و یا این که شمس تبریز خود از هند بوده و عرفای هندی را می شناخته و آنها هم با شمس تبریز آشنایی داشته و برای ملاقات با او به قونیه رفته باشند.

در اینجا به روایت دیگری اشاره می کنم که در بعضی منابع هندی نقل شده است. در هند شیخ شرف الدین ابو علی قلندر پانی پتی، عارف معروفی است که از اخلاف امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (م ۱۵۰ هـ. ق.) است. بوعلی قلندر در سال (۶۰۲ ه. ق.) در پانی پت متولد شد و در ۷۲۲ به درود حیات گفت. بعد از تحصیلات مقدماتی به دهلی آمد تا تحصیلات خود را به تکمیل برساند. او در دهلی از محضر شیخ شهاب الدین، خلیفه قطب الدین بختیار کاکلی، مولانا نجم الدین دمشقی و مولانا رکن الدین سامانوی استفاده کرد و در همین شهر به تدریس و وعظ پرداخت.

چنان که در میان عرفا معمول است، بو علی قلندر هم به مسافرت های طولانی می رفت و از عرفا و علمای کشورهای مختلف اکتساب فیض می کرد. در ضمن این

مسافرت ها به قونیه رسید و مدتی در خدمت شمس تبریز (م ۶۴۵) و مولانا جلال الدین رومی (م ۶۷۲ هـ.) به سر برد و از روحانیت آنها استفاده کرد. احتمال دارد شیخ در خلال سال های (۶۴۲ / تا ۶۴۴ هـ.) که شمس تبریز نیز در آنجا اقامت داشت، به قونیه رسیده باشد. این روایت در منابعی مثل هفت اقلیم رازی، ریاض الشعراي واله داغستانی، مجمع النفايس، تحفه الكرام و ریاض العارفین نقل شده است که این منابع خیلی بعد از وفات شیخ بوعلی قلندر تالیف شده اند ولی ما از مأخذ اصلی این که معاصر هم باشد، اطلاعی نداریم.

حالا بر می گردیم به مقاله رسیه گووین او نکته دیگری که درباره هندی بودن شمس تبریز ارائه می دهد، اینست که تعلیمات شمس تبریز خیلی شبیه به نهضت بکتی است. عشق و سر سپردگی به خالق کائنات، اصل و اساس تعلیمات شمس تبریزی و بکتی است. بنگال در قرن دوازدهم میلادی مرکز بزرگ بکتی بود. عرفای معروف بنگال در همین دوره زندگی می کردند. آواز خوانان بول (Baul) را می توان با درویشان فرقه مولویه مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که هر دو در بعضی فعالیت های خود شبیه یکدیگر هستند. نویسنده مقاله باز ادامه می دهد که بعد از وفات شمس تبریز، مولانا از مریدان خود خواستار شد که ربابی برای او درست کنند. این رباب غیر از رباب عربی می باشد که چهار تار و چهار گوشه دارد زیرا رباب ساخته شده برای مولانا ربابی دارای شش تار و شش گوشه است. مولانا در توضیح رباب خود گفت که شش تار رباب ما، اسرار شش جهت جهان را نشان می دهد. تارهایی که شبیه به حرف الف عربی است، نشان می دهد که روح ها با الف الله همراه هستند. با این سخنان مولانا آشکار می شود که سماع او غیر از سماع عرفای دیگر است. وی شش جهت را قبول داشت که در حقیقت عقیده ای هندیست. در فلسفه هندی تعداد جهت ها، شش است و مولانا همین عقیده هندی را پذیرفته بود. این عقیده را، به قول نویسنده، حتماً شمس تبریز به مولانا القا کرده و چون شمس تبریز هندی بود و یا برای مدتی طولانی در هند اقامت داشت، معتقد به شش جهت بود. نویسنده مقاله بحث جالب توجه دیگری هم در این ضمن

دارد. او می گوید که به قول نیکلسون، سماع، به معنای گوش دادن است ولی این درست نیست. این لغت عربی نیست و در فرهنگ های عربی نیامده. فریدون نفیس از لوک که یکی از اخلاف مولاناست، می گوید: این از واژه شمن یعنی کشیش ترک های قبل از اسلام مشتق است. رفیق احمد سون گل (Sevengil) عقیده دارد که در گردهمایی های مذهبی ترکمان ها (درانقره) آواز، موسیقی و رقص اجزای لازم مراسم بودند. این گونه مراسم در میان ترک های قدیمی در آسیای مرکزی هم رایج بود و این مراسم را سماه و یا زماه می خواندند که از لحاظ املائی غیر از سماع است. بعد از این توضیح نویسنده مقاله می گوید که به عقیده او سما واژه سانسکریت است و در فرهنگ های سانسکریت فعل سام معنی اش مضطرب شدن (libigilelia) و آشفته شدن است. اگر سما اسم است، معنی اش مساوی و متوازن است یعنی وقتی که نیروهای ذهنی با هم تعادل دارند، آن را مقام یوگا می گویند. همچنین یکی از چهار کتاب ودا، ساما ویدا خوانده می شود و این ساما ویدا مجموعه سرودهای مقدس است که در هنگام مراسم وابسته به قربانی خوانده و زمزمه می شود.

امکان دارد که عرفای دوره اول، سما را از هند گرفته باشند. مستحضر هستیم که موسیقی و رقص اجزای برجسته پرستش الهه ای در هند است. می توان حدس زد که مولانا رقص و سرود واژه سماع را از شمس تبریز گرفته و خود شمس تبریز از روایات هندی آن را اخذ نموده باشد زیرا که شمس تبریز یا هندی الاصل بود و یا در دوران اقامت خود در هند با این گونه مراسم عرفانی و دینی آشنایی پیدا کرد و سپس آن را به مولانا آموخت و مولانا آن را قسمتی از مراسم سلسله عرفانی خود ساخت.

حالا سؤال اینست که آیا توجیهاتی که نویسنده مقاله در تأیید نظر خود مبنی بر هندی الاصل بودن شمس تبریز ارائه داده، قابل قبول است؟ به نظر بنده این چنین نیست. بحث های او در این مورد نمی تواند حرف آخر باشد اما این موضوع قابل تحقیق است و نمی توان نظر نویسنده مقاله را بدون چون و چرا پذیرفت.

نتیجه

باید یاد آور شد که مولانا تعدادی از داستان های پنچاتنتر را در مثنوی به سلیقه خود بازگو کرده است. و پنچاتنتر کتابی هندیست. بعلاوه داستان هایی از جاتاکا(زندگانی بودا) در مثنوی بیان شده است. این جاتاکا در هند به وقوع پیوست. مولانا در داستان طوطی و بازرگان توضیح داده که راه نجات و رسیدن به حقیقت را باید از هند یاد گرفت و یا روایتی از درخت زندگی و یا داستان فیلی که در خانه تاریک بود و هندی ها آن را برای نمایش آورده بودند، نشان می دهد که عناصر هندی در مثنوی معنوی بسیار دیده می شود. بنابراین آیا می توان ادعا کرد که مولانای روم دارای خانواده هندی بوده یا او هند را دیده و در اینجا اقامت داشته است؟ خیر. توضیح ساده آن اینست که روایات مذهبی و عرفانی و بودایی هند در خراسان عصر مولانای روم و شمس تبریز طنین انداز بود و هر دو از آن روایات آگاه بودند و از آنها در آثار عرفانی خود استفاده کردند. پس باید خلاصه کرد که شمس تبریزی غالب به یقین از خانواده هندی نبوده بلکه با روایات عرفانی و دینی هندی آشنایی داشته و آنها را برای بیان مقاصد عرفانی خود به کار برده است.

منابع

۱. افلاکی، احمد (۱۳۶۲) *مناقب العارفين*. به کوشش تحسین یازجی. تهران: دنیای کتاب.
۲. پانی پتی، ابو علی قلندر (۱۹۷۹) *گل و بلبل*. لاهور: تصحیح دکتر ساجد الله تضمیمی.
۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) *پله پله تا ملاقات خدا*. تهران: انتشارات علمی. چاپ دوم.
۴. سمرقندی، دولتشاه (۱۳۵۴) *تذکره الشعرا*. به تصحیح: محمد عباسی.
۵. شیمیل، آن ماری (۱۳۷۰) *شکوه شمس*. ترجمه حسن لاهوتی. انتشارات: علمی و فرهنگی.
۶. صاحب الزمانی، ناصرالدین (۱۳۵۱) *خط سوم*. مطبوعاتی عطایی.
۷. مولانا جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*. به همت رینولد. الین. نیکلسون، تهران: انتشارات امیر کبیر.

8- Ghasemi, sharif Hosain. *The Mawlai flute* , New age international (p) limited, (1997).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی